

شرط عجیب زوج محله رده برای پذیرش مستأجر:

اولویت اجاره با خانواده‌های پرجمعیت

۴



راه تجربه

● دو تا بچه که چیزی نیست

سمیرا طالبی، همان است که از همسرش شنیده بودیم؛ همراه و همدل و هم عقیده با جواد آقا برای حمایت از خانواده‌های پرجمعیت. او که کودکی و نوجوانی‌اش را در هوای آزاد و فضای دل‌باز روستای زهان گذرانده است، برای بچه‌های شهرنشین، به ویژه آن‌ها که محبوس در خانه‌های کم‌وسعت و آپارتمانی امروزی هستند، دل می‌سوزاند. هر چند وسعش نمی‌رسد که به تک‌تک این کودکان، زندگی آزاد و پرچست و خیز را هدیه دهد، باین حال خوشحال است از اینکه با دادن آزادی به کودکان همسایه طبقه بالا، قدمی در این راه برداشته است.

او می‌گوید: خانواده پدری من، هفت نفره بود. ما همیشه خدا می‌همان داشتیم. الان هم در خانه‌مان بسته نیست و بچه‌های جاری‌ام زیاد می‌آیند و می‌روند. من با این رفت و آمدها و سروصدای بچه‌ها مشکلی ندارم. او با لبخند از شیطنیت پسر بچه‌های مستاجرشان تعریف می‌کند و می‌گوید: مهمان که می‌آید خانه‌مان، از سروصدای دویدن‌ها و پاهای زمین کوبیدن‌های این دو پسر بچه باز یگوش تعجب می‌کنند. من مشکلی ندارم و اگر سروصدایشان، در ساعت استراحت همسرم نباشد، هیچ تذکری نمی‌دهم. تذکر دادنم در حد یک پیامک است به مادر بچه‌ها و توضیح شرایطمان، اینکه الان به سکوت احتیاج داریم.

سمیرا خانم اضافه می‌کند: ما وقتی آگهی دادیم و همسایه پریچه را انتخاب کردیم، خودمان را برای شرایط سخت‌تر از این‌ها آماده کرده بودیم. دو تا بچه که چیزی نیست.

● شبیه خانواده طالبی خواهیم شد

در خانه که باز می‌شود، امیرحسین شش‌ساله و آرتین سه‌ساله، قبل از مادرشان به بیرون سرک می‌کشند. در چشم‌های هر دو می‌شود برق شیطنیت و شور زندگی را دید. خانم همسایه که انگار به دنبال گوش‌شنوایی برای گفتن از بازیگوشی کنترل‌ناشدنی دو فرزندش می‌گردد، شرم‌منده از مزاحمتی که این دو برای صاحبخانه به بار آورده‌اند، می‌گوید: هر چه می‌گویم موقع راه رفتن نباید پا به زمین بکوبید، فایده ندارد. در مدرسه هم معلم پسر، متعجب است از عشق امیرحسین به دویدن. به صاحبخانه حق می‌دهم شاکی باشند اما نیستند و مدارا می‌کنند.

آن‌طور که تعریف می‌کند، این چهارمین منزل مسکونی است که در این سال‌ها عوض کرده‌اند. بخت با این خانواده، همیشه یار بوده و صاحبخانه‌هایی اهل صبر و مدارا نصیبشان شده است. باین حال، تلخی نه گفتن برخی صاحبخانه‌ها به شرایط خانواده‌اش را چشیده است: «یکی بود که می‌گفت حوصله بچه‌ها پتان را نداریم. زن و شوهر بی‌فرزند می‌خواهیم. رفت و آمد فامیل را هم نباید داشته باشید.»

او دلش می‌خواهد روزی خودش صاحبخانه شود و مثل خانم و آقای طالبی، شرایط خانواده‌های بچه‌دار را درک کند.

همسایه دید و به پدرم گفت و اسباب تنبیه و کتک خوردنم را جور کرد.

باز کردن پیچ و مهره‌های موتورسیکلت پدر و رادیو و تلویزیون خانه، گوشه‌ای دیگر از کنج‌کاو‌ی‌های کودکان جواد بود که با وجود دریافت تنبیه، از آن به شیرینی یاد می‌کند و ادامه می‌دهد: بچه‌های حالا خیلی گناه دارند. توی آپارتمان زندانی‌اند. همه‌اش «نکن و بنشین و دست‌نزن» می‌شنوند. بی‌چگی نمی‌کنند در واقع. بچه باید شلوغ‌کار باشد و حسابی بازی کند تا استعداد هایش شکوفا شود.

بچه‌های ما لا فیلی گناه دارند.
توی آپارتمان زندانی‌اند.
همه‌اش نکن و بنشین و دست‌نزن می‌شنوند. بی‌چگی نمی‌کنند
در واقع. بچه باید شلوغ‌کار
باشد و حسابی بازی کند تا
استعداد هایش شکوفا شود

● مدارا کردن خانم خانه

یکی از مشتری‌هایی که برای رهن خانه آقای طالبی آمد، چهار فرزند دختر و پسر داشت. خانه را دید و پسندید اما خوب که انداز و رانداز کرد، دید مسافت خانه تا محل کارش زیاد است. از میان مشتری‌های خانه، در نهایت قرعه به نام خانواده‌ای افتاد که دو فرزند پسر دارد؛ از آن پسر بچه‌هایی که هر کدام، معادل دو نفر شیطنیت می‌کنند و با جست و خیز، نفس می‌کشند انگار: «ما شاء...» هر چه بگویم از بازیگوشی‌شان کم گفته‌ام. کله صبح بیدار می‌شوند و تا شب، یک نفس می‌دوند. صدای گرومب‌گرومب دویدن‌شان را دائم می‌شنویم. به قول دخترهایم انگار که روی سرمان یک تیم فوتبال، باشگاه زده باشد. کاری به کارشان نداریم. بچه‌اند دیگر.

آقا جواد از موافقت همسرش، باین تصمیم، این‌طور می‌گوید: من صبح تا شب سرکارم. تصمیم اصلی با خانم بود که در خانه است. او بود که باید این سروصداها را می‌پذیرفت. همراه است خدا را شکر. می‌توانید از خودش پرسید.

فرزانه شهامت | منزل مسکونی با مساحت ۱۲۰ متر در خیابان فروزانفر شمالی، دو خواب، رهن کامل: آگهی‌ای که در کانال‌های محلی، در حال انتشار بود، چیزی بود شبیه بقیه آگهی‌های املاک، همان‌ها که در بیشترشان، صاحبخانه‌ها به دنبال زوج‌هایی هستند که هنوز فرزنددار نشده باشند، یا حداقل یکی دو بچه آرام و کم‌سروصدا داشته باشند. اگر مستأجر، سال به سال مهمانی برگزار نکند و رفت و آمدی به خانه‌اش نباشد هم که چه بهتر.

چیزی که آگهی رهن این خانه در محله رده را با دیگر آگهی‌ها متفاوت کرده، چند کلمه انتهایی آن است: «اولویت با خانواده‌های پرجمعیت».

● مراعات خانواده‌های عیالوار

صاحب میان سال و خنده روی این آگهی را در مغازه برش‌کاری‌اش پیدامی‌کنیم. در خیابان حسینی محراب، بانوی طاقه‌های پارچه که باید به دقت بریده شوند تا برای تهیه کیف و کوله‌پشتی به دست چرخ‌کارها برسند. جواد طالبی متولد ۱۳۶۱ است، زاده روستای زهان در سروایت نیشابور و بزرگ شده مشهد. او چه در سال‌هایی که دهیار روستای آبا و اجدادی‌اش بود و چه پس از آن، همیشه حواسش به امورات خانواده‌های پرجمعیت بوده است: «دهیار که بودم، مراعات خانواده‌های عیالوار را می‌کردم. در روستای ۲۵ خانواری‌مان. یعنی اگر موقعی کاری پیش می‌آمد، وامی می‌رسید یا چیزی کمکی می‌کرد، اولویتم خانواده‌های پرجمعیت بودند.»

دلیل این رفتار را این‌طور برایمان توضیح می‌دهد: به نظرم جمعیت، دغدغه اصلی است برای آینده کشور. کاش دولت هر چه اهتمام دارد برای این قضیه بگذارد، وگرنه این همه پل و جاده و فلان پروژه ساخته شود، برای جمعیتی رو به کاهش، چه فایده‌ای دارد؟

طالبی از آن دست شهروندانی است که دغدغه‌شان در حد حرف نیست و مطالبه‌گری‌شان باعث نشده است از انجام وظیفه انسانی و اجتماعی خود، بازمانند؛ آگهی رهن خانه‌اش، یکی از نمونه‌های آن.

● بچه باید شلوغ کند

منزلی که طالبی، آگهی رهن آن را داده بود و اکنون، قراردادش را منعقد کرده است، برخلاف تصور اولیه‌ما، در بست نیست. دو طبقه است؛ طبقه بالا برای مستأجر و طبقه همکف، برای سکونت خود، همسر و سه فرزند دختر. بنا بر این تصمیم به انتخاب مستأجری پرجمعیت، آن هم در طبقه اول، با سروصداهایی که هر لحظه ممکن است از سمت بالا به گوش برسد، روی رفاه و آسایش خانواده‌اش تأثیر مستقیم دارد. او برای توضیح این تصمیم، ابتدا گریزی به کودکی‌هایش در خانه پدری می‌زند و از خانواده پرجمعیت خود می‌گوید: ما پنج برادر بودیم و یک خواهر. با پدر و مادر می‌شدیم هشت نفر. خانه‌مان در همین محدوده بود، با وسعت صدمتر. خیلی بازیگوش بودم و تا دلتان بخواهد، شیطنیت می‌کردم. خوب خوبش، فوتبال بازی کردن بود با برادرهایم. توی حیاط نقلی خانه که نه، توی کوچه و زمین‌های خاکی اطراف خانه که فراوان هم بودند.

با لبخندی کشیده‌تر از قبل ادامه می‌دهد: خدا از سر تقصیراتم بگذرد. چقدر ریشخند شکستم از در و همسایه. گاهی عمدی بود و از روی شیطنیت. مثلاً آن چند بار که نورگیر خانه همسایه را شکستم. بار آخر،